

از فرادست
گناه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

بخار رویای سرخ
داستان ورقه و گلشاه

«عقل سرخ» یکی از داستانهای پارسی شیخ اشراق است. این داستان اثری است رمزی که به تفسیر فلسفی جهان می پردازد. در این نوشتار ما در سه سطح روایت‌شناسی و رمزشناسی و معنی‌شناسی این داستان را بررسی می‌کنیم. هدف ما در مرحله روایت‌شناسی، جست‌وجوی عوامل ساده داستانی مانند طرح، شخصیت پردازی، توصیف و مانند آنها نیست، بلکه منظور اصلی، آشکار کردن عوامل پنهانی‌تر و مؤثرتر این روایت است. در رمزشناسی نگاه خود را بیشتر به رمزهای داستان میانی این اثر معطوف می‌کنیم و با در نظر گرفتن دو اثر ارزنده پیشین در این باره، رمزهای این داستان میانی را بازایی خواهیم کرد. در منزل سوم و فرجامین این جستار نیز به

چشمه زندگانی سخن می‌گویند و به صورتی رمزی چگونگی باز رسیدن راوی را به موطن اصلی خود، با وی در میان می‌گذارد. او در میانه سخن، از داستان فرعی «زال و سیمرغ» و «زال و رستم و اسفندیار» نیز با راوی داستان اصلی سخن می‌گوید.^(۱) و چگونگی رهائی رستم را از دست اسفندیار و به کمک سیمرغ بیان می‌کند.

الف - روایت‌شناسی:

داستان رمزی «عقل سرخ» ساختی رؤیاگونه دارد. در این اثر حوادث بر مبنای رابطه علیت از پی هم نمی‌آیند و به همین دلیل غیرمنطقی به نظر می‌رسند. به عبارت دیگر، طرح یا پیرنگ در ظاهر داستان به چشم نمی‌خورد، اما با جست‌وجوی بیشتر

● محمدعلی آتش سودا

گزارش یک رؤیای

معنی‌شناسی و شناخت لایه سوم این اثر خواهیم پرداخت. اما پیش از همه اینها، ذکر خلاصه‌ای از داستان ضروری است: «داستان رساله عقل سرخ با سؤال یکی از دوستان راوی درباره این که آیا مرغان زبان یکدیگر را می‌دانند، آغاز می‌شود و راوی به دنبال جواب مثبتی که به سوال می‌دهد، نقل می‌کند که خود قبلاً به صورت بازی آفریده شده و با دیگر بازیان سخن می‌گفته است. اما روزی اسیر دام صیادان می‌گردد و به ولایت دیگری برده می‌شود. در آن ولایت چشمش را آرام آرام باز می‌کنند و او جهان را آن گونه که هست می‌بیند. وی روزی از غفلت نگهبانان خود استفاده می‌کند و به صحرا می‌گریزد و در آن جا شخصی را می‌بیند که چهره و محاسنی سرخ دارد. گمان می‌کند که آن شخص جوان است، اما وی خود را اولین زاده آفرینش (عقل) که در قعر چاه سیاهی زندانی شده، معرفی می‌کند و علت سرخ روی اش را تابش نور بر خود در قعر چاه می‌داند.

عقل سرخ از پس کوه قاف آمده است و در جواب پرمش‌های راوی، با وی درباره کوه قاف، گوهر شب‌افروز، درخت طوبی، دوازده کارگاه، زره داوودی، تیغ بلارک و

می‌توان عناصر سازنده آن را تشخیص داد. سهروردی عناصر ساده داستانی را مانند گفت و گو، شخصیت، توصیف و... در «عقل سرخ» به کار گرفته است. این عوامل پیش از این بررسی شده‌اند و نیازی به تکرار آن نیست.^(۲) توجه به جنبه‌های پیچیده‌تر و بنیانی‌تر داستان، هدف اصلی ما در اولین مرحله از شناخت این اثر است:

۱- الگوی روایت «عقل سرخ» از نمونه الگوی «سفر» است. توضیح آن که برای طرح داستان دو الگوی اصلی قائل شده‌اند: الگوی «غربی» با تأکید بر وحدت زمان و مکان و کشمکش فیزیکی آشکار و الگوی «شرقی» با فرم «سفر» و تأکید بر مضمون خودشناسی.^(۳) مضمون اصلی روایتی با الگوی شرقی، دوری قهرمان از وطن اصلی خود و تلاش وی برای بازگشت بدان است. در این تلاش قهرمان به موازات یک سفر بیرونی، سفری درونی نیز دارد و در واقع سفر بیرونی رمزی از سفر درونی است.

در «عقل سرخ» نیز راوی داستان برای یکی از دوستان خود شرح می‌دهد که چگونه در قالب یک «باز» با «عقل سرخ» ملاقات کرده است. در این دیدار است که «عقل سرخ»

مبدأ و وطن اصلی «باز» را که قاف است، به وی می نمایاند و موانع راه را بر وی می شمارد.

یقیناً عطار نیز در پرداختن «منطق الطیر» از «عقل سرخ» متأثر بوده است. چرا که الگوی این دو روایت در بسیاری جاها به هم شبیه است: «عقل سرخ» در پاسخ به «باز» که می پرسد: «چون از این دو کوه بگذرم، آن دیگر آسان باشد یا نه؟»^(۴) می گوید: «آسان باشد، اگر کسی باشد. بعضی خود پیوسته در این دو کوه اسیر باشند و بعضی به کوه سیم رسند و آن جا قرار گیرند. بعضی به چهارم و پنجم و همچنین تا یازدهم.»^(۵) در «منطق الطیر» نیز هر یک از مرغان در یکی از مراحل، از سفر باز

سرخ



می مانند و تنها سی مرغ به مقصد می رسند:

زان همه مرغ اندکی آن جا رسید

از هزاران کس یکی آن جا رسید^(۶)

در یک «لحظه» یا «آن» است. وجود این لحظه فشرده که در عین یک لحظه بودن شامل لحظات متعدد دیگری است (و به این ترتیب در بردارنده تناقض است) از مشخصات زمان اسطوره ای است. یعنی زمانی که در روح و به تعبیر روانکاوی در ناخودآگاه می گذرد.

کارکرد داستان فرعی در طرح یک داستان اصلی، تکمیل آن است. ما در بحث رمزشناسی به این مقوله باز خواهیم گشت، اما آنچه از منظر روایت شناسی باید بدان پاسخ دهیم، آن است که داستان فرعی «زال و سیمرغ» و «رستم و اسفندیار و سیمرغ» چگونه در میان روایت اصلی جای گرفته است؟

شگرد سهروردی در گریز به این دو داستان فرعی بسیار زیر کانه است. وی با به کارگیری اصل «تداعی» یعنی عنصری که در بازآوری زمان اسطوره ای «رویا» نقشی اساسی دارد، این دو داستان را به عنوان مکمل «عقل سرخ» در آن جا داده است. سلسله تداعیهائی که منجر به آوردن داستان «زال و سیمرغ» و سپس «سیمرغ و رستم و اسفندیار» می شود، به قرار زیر است: درخت طوبی (خورشید) — سیمرغ (که بر درخت طوبی مسکن دارد و خود نماد خورشید است) — داستان فرعی زال و سیمرغ — داستان فرعی سیمرغ و رستم و اسفندیار.

برای دریافت بهتر این موضوع لازم است به خود «عقل سرخ» مراجعه کنیم: «گفتم آن [درخت طوبی] را هیچ میوه بود؟ گفت: هر میوه که تو در جهان می بینی بر آن درخت باشد... گفتم: میوه و درخت و ریاحین با او چه کار دارد؟ گفت: سیمرغ آشیانه بر سر طوبی دارد... از اثر پر او میوه بر درخت پیدا شود و نبات بر زمین. پیر را گفتم: شنیدم که زال را سیمرغ پرورد و رستم اسفندیار را به نیاری سیمرغ کشت...»^(۷)

بهره گیری از عنصر «تداعی» نیز نشانگر وجود فضائی «رویائی» در روایت «عقل سرخ» است، چرا که ساز و کار رویا بر اساس عنصر «تداعی» است. «هر گاه سنی کنیم رویای خود را از طریق دنبال کردن خاطراتی که با هر یک از عناصر آن مربوط می شود، تعبیر کنیم، متوجه دامنه و وسعت تداعی معانی و

۲- زمان داستان عقل سرخ زمانی اسطوره ای است. دریافت معنای یک تاریخ مقدس و اسطوره ای عبارت است از برگرداندن حقیقت نمود، در جهت معکوس زمان عادی و خطی، بر ضد مرگ. «برگشت زمان غیر مذهبی تاریخی و رسیدنش به تاریخ قدسی حکایت های روان، در این یا آن مکان معین نمی گذرد، بلکه در فضای «جادویی» عالم مثال و بینابین از لیت و ابدیت رخ می دهد.»^(۷)

زمان روایت «عقل سرخ» زمانی غیرخطی است، چرا که زمان قدسی ابتدا و انتها ندارد. سیر سالک در مسیر حرکت روح، سیزی روحانی و فارغ از زمان خطی (تاریخی) است. عقل سرخ در پاسخ راوی که می پرسد: «مسافت این کوه چند باشد؟»^(۸) می گوید: «چندان که روی باز به مقام اول توانی رسیدن، چنان که پرگار که یک سر از او بر این نقطه مرکز بود و سری دیگر بر خط و چندان که گردد باز هم بدان جا رسد که اول از آن جا رفته باشد.»^(۹) راوی دوباره می پرسد: «این کوهها را سوراخ توان کردن و از سوراخ ها بیرون رفتن؟»^(۱۰) عقل سرخ پاسخ می دهد: «سوراخ هم ممکن است، اما آن کس که استعداد دارد، بی آن که سوراخ کند، به لحظه ای تواند گذشتن. اگر تو نیز خاصیت گذشتن از آن کوه حاصل کنی، به لمحّه ای از هر دو بنگیری.»^(۱۱) این مکان در جایی نیست و خودش جاده‌هنده است و همان است که سهروردی از آن به نام «ناکاجآباد» یاد می کند. ضمن آن که باید در نظر داشت مسیر حرکت روح نه به صورت خطی که دایره وار است؛ یعنی آغاز و انتهای زمانی و مکانی ندارد.

۳- سهروردی در روایت «عقل سرخ» از شیوه «داستان در داستان» بهره برده است که از مشخصه های زمان غیرخطی است. «زال و سیمرغ» و «رستم و اسفندیار و سیمرغ» دو داستان فرعی اند که در میان داستان اصلی جا گرفته اند. از نظر تکنیکی داستان فرعی در واقع نقطه ای از داستان اصلی است که نیاز به بسط زمانی دارد. داستان فرعی نمادی روایی از فشردگی زمان

طریقه معجزه آسانی که این خاطرات را در یک متن، خلاصه و فشرده و تغلیظ می کند، خواهیم شد. ^(۱۳)

این که «عقل سرخ» شرح رؤیائی از سهروردی است یا حداقل فضائی رؤیائی دارد، بسیار مشهود است. در ابتدای روایت، سلوک «باز» با خزیدن به «گوشه» ای آغاز می شود: «روزی این موکلان را از خود غافل یافتم. گنتم به از این فرصت نخواهم یافتن. به گوشه ای فرو خزیدم و همچنان با بند لنگان روی سوی صحرا نهادم. ^(۱۴) «گوشه» نماد رجوع به درون و پیش آمدن شرایطی شبیه به «رؤیا» است. بعد از خزیدن به «گوشه» است که راوی به «صحرا» می رسد. صحرا نماد فضای بی زمان و بی مکانی است که در شرایط رؤیا برای روح پیش می آید. این تم در آغاز رساله «آواز جبرئیل» و «فی حالة الطفولية» شیخ نیز تکرار می شود که برای پرهیز از تطویل سخن از ذکر آنها چشمپوشی می کنیم.

ب- رمزشناسی:

در رمزشناسی آثار شیخ اشراق کتاب «رمز و داستان های رمزی در ادب پارسی» ^(۱۵) از زنده ترین اثری است که در این زمینه تألیف شده است. کتاب «شرح رسائل پارس سهروردی» ^(۱۶) نیز از منظر مشابه به تحلیل این آثار پرداخته است. در زیر با توجه به این دو اثر و نیز با در نظر گرفتن این که تأویل رمز هیچ گاه در یک سطح متوقف نمی شود و با تغییر مخاطب، دلالت های رمز نیز قابل تغییر است، به بررسی این رمزها می پردازیم.

در اولین مرحله داستان، راوی از خود و از این که «باز» ی بوده که اسیر تبعید شده، سخن می گوید: این مرحله تا هنگامی که راوی خود را نجات می دهد و در صحرا با عقل سرخ ملاقات می کند، ادامه می یابد. رمزهای این مرحله عبارتند از:

باز — نفس ناطقه یا روح انسانی

ولایت دیگر — عالم ماده

چهار بند مختلف — اخلاط چهارگانه شامل: صفرا، سودا، بلغم، خون یا چهار عنصر شامل: آب، باد، خاک و آتش.

ده موکل — پنج حس ظاهر و پنج حس باطن

چشم — عقل نظری (و عملی)

صحرا — عالم علوی (در مقابل «ولایت دیگر» که رمز عالم ماده بود)

از این جا گفت و گوی راوی با عقل سرخ آغاز می شود. این مرحله تا وقتی که داستان فرعی «زال و سیمرغ» آغاز می شود، ادامه می یابد. رمزهای این مرحله نیز عبارتند از:

عقل سرخ — فرشته راهنما یا جبرئیل (عقل دهم یا عقل فعال)

چاه سیاه — عالم خاکی (عالم کون و فساد)

کوه قاف (شامل یازده کوه) — منظور افلاک هفتگانه است که با اضافه شدن فلک ثوابت و فلک اطلس در بالا و دو کره آتش و هوا در زیر، تعداد آنها به یازده می رسد.

مزرعه — زمین

گوهر شب افروز — ماه (رب النوع نفوس ناطقه)

درخت طوبی — خورشید

سیمرغ — ایضاً خورشید (سیمرغ بر درخت طوبی مسکن دارد.)

از این جا به بعد، داستان فرعی «زال و سیمرغ» و بلافاصله پس از آن داستان فرعی «رستم و اسفندیار و سیمرغ» آغاز می شود. رمزهای این مرحله عبارتند از:

زال — همان «باز» یا روح تبعید شده به عالم ماده

سیمرغ — خورشید

آهو پره — ماه

مادر زال — عناصر طبیعی (أمهات اربعه)

سام — افلاک (آباء سبعه)

رستم — نفس ناطقه (روح)

اسفندیار — نفس اماره

(پایان دو داستان فرعی)

دوازده کارگاه — دوازده برج

استادان هفتگانه — سیارات هفتگانه: قمر، عطارد،

زهره، خورشید، مریخ، مشتری و زحل.

خلعت — نور و روشنی ستارگان که از مبدأ اول یا نورالانوار قایض می شود.

زره داوودی (دارای چهار حلقه) — تن یا جسم انسان که از ترکیب چهار عنصر به وجود می آید.

تیغ بلارک — مرگ که رهائی انسان از عالم ماده بدن صورت می گیرد.

این خلاصه بسیار فشرده ای بود از رمزهای رساله «عقل سرخ» و مدلولهای آن، با توجه به دو کتابی که پیش از این یاد کردیم. خواننده علاقمند با مراجعه به اصل این دو کتاب، با ساز و کارهای این رمزا بیشتر آشنا خواهد شد، اما نکات گفتنی دیگری نیز هست که برای رمزشناسی این اثر و بخصوص بازیابی رمزهای داستان میانی آن ضروری است:

دو داستان میانی «سیمرغ و زال» و «رستم و اسفندیار» که در واقع مکمل یکدیگرند، تا حدی دارای ابهامند. در رمزشناسی عناصر این دو داستان که نوعی ساختار «رمز در رمز» آفریده اند و مغز رساله «عقل سرخ» را تشکیل می دهند، نظر سجادی و پورنامداریان چندان موافق نیست. خلاصه نظر سجادی چنین است: «از توصیف سهروردی درباره زال با توجه به زبان رمزیات سهروردی چنان مستفاد می شود که مراد او از مادر زال، عناصر طبیعی است که در حکمت از آنها به عنوان مادران (امهات اربعه) و از افلاک به عنوان پدران و از معدن و نبات و حیوان به عنوان مولید یاد شده است. از تأثیر آباء علوی و تأثیر امهات سفلی سه مولود به وجود می آید و قهرأ این موجود در مرتبه هیولانی بدلقا و کریه منظر است. پس سام می تواند افلاک باشد. سیمرغ، این رب النوع ارواح یا نفس کُل، کالبد کریه منظر زال را می پرورد و او را زیر نظر خود تربیت می کند و به آهو بره که دایه طبیعت است، فرمان می دهد که جسم او را رشد دهد و خود به تکمیل نفس ناطقه او می پردازد و از قوت به فعل آورده و به مرتبه بالمستفادی می رساند. تا آن که از او رستم دستان یعنی نفس ناطقه قوی و نیرومند می سازد. رستمی که صاحب قره ایزدی شده و بر دشمنان خود پیروز می شود.»^(۱۷)

به نظر پورنامداریان، «زال مثل باز قهرمان داستان رمز روحی است که به صحرای عالم افکنده می شود، یا نوری است که اسیر ظلمت می شود.»^(۱۸) به عقیده ایشان، «داستان زال صورتی دیگر از داستان باز در عقل سرخ است. همان گونه که «باز» با

تحقق «من» ملکوتی خویش موفق می شود با فرشته ملاقات کند و با سیمرغ پیش از مرگ و در این عالم ارتباط پیدا کند، زال نیز در طول حیات خود با سیمرغ ارتباط دارد.»^(۱۹)

به عقیده نگارنده، «زال» در داستان فرعی «سیمرغ و زال» نه ارائه گر «باز» بل که صورت دیگری از «عقل سرخ» داستان اصلی است و نقش «باز» را در این داستان فرعی، «رستم» ایفا می کند نه «زال». دلایلی که این نظر را تقویت می کند، عبارتند از:

۱- تشابه عقل سرخ و زال: زال سپیدموی و سرخروی است. در «شاهنامه» در توصیف چهره او می خوانیم:

همه موی اندام او همچو برف

ولیکن به رخ سرخ بود و شگرف^(۲۰)

عقل سرخ نیز با وجود ظاهر کاملاً سرخ خود می گوید: «محاسن من سپید است و من پیری نورانی ام.»^(۲۱)

۲- سرخی عقل سرخ محصول ترکیب نورانیت وی با تاریکی جهان ماده است. خود او در این باره می گوید: «من سپیدم و نورانی و هراسپیدی که نور بازو تعلق دارد، چون با سیاهی آمیخته شود، سرخ نماید.»^(۲۲) زال نیز در موقعیتی مشابه قرار دارد. روزها سیمرغ (خورشید) و شبها نگام آهو بره (ماه) از وی مراقبت می کنند.^(۲۳)

۳- اگر «زال» داستان فرعی ایفاگر نقش «باز» در داستان اصلی باشد، ناچار باید «سیمرغ» داستان فرعی را نیز ایفاکننده نقش «عقل سرخ» داستان اصلی بدانیم، حال آن که «سیمرغ» نمی تواند «عقل سرخ» باشد، زیرا همان گونه که دیدیم «سیمرغ» رمزی از خورشید است^(۲۴) و بنابراین، نورانیت خالص است اما «عقل سرخ» نیمی از نور و نیمی از تاریکی است. سرخی «عقل سرخ» به دلیل اسارت وی در چاه ظلمانی دنیاست. وی نیز مانند «باز» داستان، اسیر عالم ماده است و به همین دلیل است که خطاب به وی می گوید: «آن کس که تو را اسیر دام گردانید و این بندهای مختلف بر تو نهاد و این موکلان را بر تو گماشت، مدتهاست که مرا در چاه سیاه انداخت.»^(۲۵)

«سیمرغ» از نظر مرتبه رمزی بالاتر از «عقل سرخ» است که گفتیم نماد «جبرئیل» (عقل دهم یا عقل فعال) است.

به عقیده نگارنده، شخصیت های دو داستان فرعی «سیمرغ و زال» و «سیمرغ و رستم و اسفندیار» را به مسوازت شخصیت های داستان اصلی می توان چنین ترسیم و رمزشناسی کرد: ۱- «رستم» در داستان فرعی مانند «باز» داستان اصلی رمزی از روح یا نفس ناطقه است، ۲- «زال» در داستان فرعی مانند «عقل سرخ» داستان اصلی رمزی از جبرئیل یا عقل دهم است، ۳- «سیمرغ» در داستان فرعی مانند «سیمرغ» داستان اصلی رمزی از خورشید یا همان عقل اول است. نتیجه: همان طور که «باز» داستان اصلی به راهنمایی «عقل سرخ» متوجه وطن اصلی خود و «سیمرغ» می شود، «رستم» داستان فرعی نیز به راهنمایی «زال» و نورانیت «سیمرغ» بر «اسفندیار» که نماد «نفس اماره» است، چیره می شود و خود را نجات می دهد.

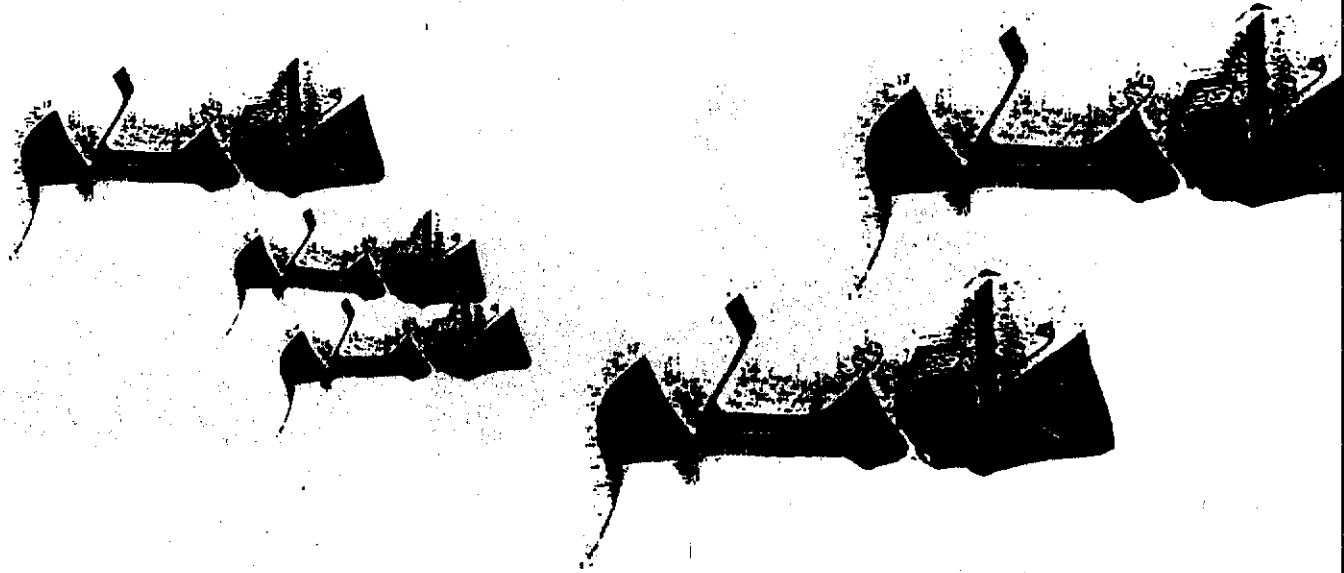
آنچه در مورد رمزشناسی «عقل سرخ» ذکر شد، تأویل رمزهای این قصه بر مبنای یک بینش فلسفی یا کیهان شناختی صرف بود. تأویل رمزهای این اثر نباید در مرحله شناخت فلسفی یا کیهان شناختی متوقف بماند. اگر چه شناخت این رمزها بسیار اهمیت دارد و خواننده را به درک معنای نهائی اثر هدایت می کند، اما توقف در آنها وی را از رسیدن به غرض نهائی نویسنده باز می دارد. به عنوان مثال رمزشناسی «سیمرغ» تنها هنگامی کامل خواهد شد که خواننده از رمز کیهانی آن، یعنی خورشید، نیز بگذرد و به یک مفهوم درونی راه یابد. این نکته را در منزل پایانی این جستار بررسی می کنیم.

پ- معنی شناسی:
اولین نکته ای که بعد از خواندن روایت «عقل سرخ» به ذهن خواننده خطور می کند، بی پروائی سهروردی است در به کارگیری عناصر جهان ملموس و غیرملموس، به منظور تفهیم ساختار روایت خود. وی در به کارگیری این عناصر به تناسب ظاهری آنها توجهی ندارد. ما در برخورد با «عقل سرخ» و نیز سایر حکایات رمزی شیخ اشراق بدون گذر از ظاهر روایت و دریافت لایه های پنهان آن هیچ گاه با اثر رابطه ای برقرار نخواهیم کرد.

برخلاف آنچه تاکنون گفته اند، داستان عارفانه رمزی دارای دو لایه ظاهر و باطن (لفظ و معنی) نیست. آن گونه که هانری گربن خاطر نشان می کند، در این روایت ها ما باید سه لایه روایتی قائل شویم: «مرتبه الف که به داده روایت شده بیرونی برمی گردد، مرتبه ب که مقصود از آن، معنای مفهومی و فلسفی روایت داده شده است، ولی معنای باطنی سرگذشتی که در بیان سیر و سلوک درونی نقل می شود، نه در معنای نظری یا مفهومی آن است، نه در انتقال از مرتبه الف به ب... بل که در آن است که آن رویداد را تعالی بخشیم و به مرتبه ملکوت، یعنی به مرتبه نفس که رویداد به واقع در آن اتفاق افتاده اند، برسانیم. همین برگرداندن به مرتبه نفس است که گربن آن را مرتبه ج در مراتب سه گانه ساخت تأویلی حکایت می نامد.»^(۲۶) در مرتبه ج، راوی و رویداد روایت شده و قهرمان حکایت همه با هم می آمیزند و به تجربه ای شخصی بدل می شوند.

در رساله «عقل سرخ» نیز جز با گذر از لایه اول (روایت داستان) و لایه دوم (رمزهای فلسفی و کیهان شناختی) و رسیدن به لایه سوم (تحقق واقعه در خود) نمی توان دریافتی حقیقی از اثر داشت. سهروردی از ما می خواهد که «عقل سرخ» را به گونه ای بخوانیم که گوئی رؤیای خود ماست. همان گونه که درباره قرآن به ما توصیه می کند: «قرآن را چنان بخوان که گوئی بر تو نازل شده است.»^(۲۷) از این دیدگاه هر روایت عرفانی، نوعی «تأویل» است. تأویل در وجود شخص خواننده به تنهایی.

تأویل بدان معنا نیست که رویدادهای بیان شده در روایت را به مرتبه بدایت مفهومی و عقلانی آن برگردانیم. چرا که با این کار فقط روح اسطوره ای آن را زده ایم. هدف اصلی تأویل آن است که آن رویداد را تعالی بخشیم و به مرتبه ملکوت یعنی مرتبه نفس که رویداد اصلاً در آن اتفاق افتاده است، برسانیم. «هر سرگذشتی که در جهان پیدا می گذرد، بازسازی رویدادی است که نخست در نفس (آسمان) رخ داده است.»^(۲۸) از دید سهروردی (و عرفای دیگر) هر پدیده ای در عالم، رمز پدیده ای در عالم درون است. این انگاره در قالب این عبارت که «انسان جهان اصغر و بل که جهان اکبر است»، بیان شده است: پس به ظاهر عالم اصغر تویی



رسیدن به «عقل سرخ» و تحقق وی در خود پایان نمی یابد. «عقل سرخ» مرتبه دهم از عقول و دهگانه است. وی باید سالک را به «سیمرغ» برساند. در این جاست که درمی یابیم چرا سهروردی قهرمان اول روایت «عقل سرخ» را یک پرنده، یعنی «باز» انتخاب کرده است. نشابه جنسیت «باز» و «سیمرغ»، تعالی آن به این را امکان پذیر می سازد. «باز» باید به یاری «عقل سرخ»، «سیمرغ» را در خویشتن متحقق کند.^(۳۳) پیش از این دیدیم که «سیمرغ» رمز «خورشید» است، اما هرگاه غافل از این شویم که «خورشید» آسمان خود رمز حق تعالی است، به خطا رفته ایم.

سهروردی خود در جای دیگر درباره خورشید می گوید: «همه را نور می دهد و او از کس نور نمی ستاند و همه را رونق و بها می پوشاند. پاکا خدایا که او را آفریده است. اوست مثل اعلی در آسمان ها و در زمین ها، زیرا که اوست نور انوار اجسام. چنان که حق تعالی نور انوار است از آن عقول و نفوس.»^(۳۴)

روایت سفر مرغان که با «رساله الطیر» ابن سینا آغاز و با «حکایات» شیخ اشراق ادامه می یابد، تنها در وجود سالک است که تحقق عینی می یابد و به کمال می رسد و این اتفاقی است که در «منتطق الطیر» عطار و به عبارت بهتر در درون خود عطار به وقوع می پیوندد:

چون نگه کردند آن سیمرغ زود

بی شک این سیمرغ آن سیمرغ بود^(۳۵)

■ منابع

- ۱- شاپوری، سعید «جنبه های داستانی رساله عقل سرخ»، ادبیات داستانی، ش ۴۲، ص ۸۴.
- ۲- پیشین، ص ۸۶-۸۵.
- ۳- برای اطلاع بیشتر اسلامی، مجید. «الگوی روایت شرقی»، فیلم، ش ۱۸۷، ص ۷۲.
- ۴- سهروردی، شهاب الدین، عقل سرخ، چاپ چهارم، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۷۲، ص ۶.

جهان روایت عرفانی، جهانی درونی است. برای بیان این جهان است که زبان رمزی استفاده می شود. این زبان برای بازگویی «تجربه ای عرفانی است که به شدت در درون روی می دهد و سبب می شود که آئین نظری یا گزارش عقلی از اصول آئین، به رویدادی در نفس تبدیل می گردد. رویدادی که بیان بیرونی آن جز به زبان اسطوره ای و شاعرانه تمثیل های عرفانی نیست. در این جا تأویل، تأویلی است که روایت را به تفسیر روان یا نفس تبدیل می کند و نه به تفسیر متن^(۳۰) تنها بخش اعظم رمزهای روایت «عقل سرخ» به اجرام آسمانی باز می گردد. خورشید، ماه، افلاک از عناصر مهم این روایتند. اما از دید سهروردی، کیهان شناسی مقوله ای جدا از هستی شناسی انسان نیست. برعکس، هر یک از این عناصر کیهانی به نوبه خود رمزی از یک کیفیت درونی روان انسان است. عمل عارف در این جا مانند عمل انسان ابتدائی است. «برای انسان ابتدائی این کافی نیست که ببیند خورشید طلوع و غروب می کند. این مشاهده خارجی باید در همان زمان، یک رخداد درونی گردد. خورشید در خط سیر خودش باید سرنوشت یک خدا یا قهرمان را نشان دهد.»^(۳۱) از این منظر تمامی پدیده های کیهانی «عقل سرخ» نمادی از یک حالت درونی انسان است.

در روایت «عقل سرخ» نمی توان با اکتفا به گفتن این که «عقل سرخ» رمزی از جبرئیل یا عقل فعال است، رمزشناسی را به پایان برد. گزارش سهروردی از ملاقات با «عقل سرخ» در واقع بیان یک معراج شخصی است. در معراج، جبرئیل راهنمای پیامبر است و در این جا «عقل سرخ» جبرئیل شخصی سهروردی است. «عقل سرخ» درحقیقت تمثیل «من حقیقی» راوی است نه چیزی جدا از او. وی در پاسخ به راوی داستان که می پرسد: از کجا آمده ای؟ می گوید: «از پس کوه قاف که مقام من آن جاست. آشیان تو نیز آن جایگه بود اما فراموش کرده ای.»^(۳۲) فرشته راهنمای روایت های سهروردی، «خود حقیقی» اوست. اگر چه این «خود حقیقی» در زبان رمزی از راوی جدا می شود، اما جزئی از جهان درونی وی است. نکته دیگر آن که سلوک درونی راوی داستان، یعنی «باز» با



ش-پیشین.

- ۶- فریدالدین عطار نیشابوری. منطق الطیر. به اهتمام صادق گوهرین. چاپ ششم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸. بیت ۴۱۴۱.
- ۷- شایگان، داریوش، آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی. ترجمه باقر پرهام. چاپ اول. تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۷۱. ص ۲۹۴.
- ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱- عقل سرخ، ص ۱۵-۱۶.

۱۲- پیشین، ص ۸-۷.

- ۱۳- فروم، اریک. زبان از یاد رفته. ترجمه ابراهیم امانت. تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۴۹، ص ۱۲۳.
- ۱۴- عقل سرخ، ص ۳.
- ۱۵- پورنامداریان، تقی، رمز و داستان های رمزی در ادب پارسی. چاپ دوم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۶۷.
- ۱۶- سجادی، سیدجعفر، شرح رسائل فارسی سهروردی. چاپ اول. تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی. ۱۳۷۶.
- ۱۷- پیشین، ص ۸۱.
- ۱۸- رمز و داستان های رمزی، ص ۱۶۵.
- ۱۹- پیشین.
- ۲۰- فردوسی. شاهنامه، به همت ژول مول فرانسوی. چاپ چهارم. جلد اول. تهران: شرکت سهامی کتاب های جیبی. ص ۱۰۹، ب ۶۸.

۲۱- عقل سرخ، ص ۳.

۲۲- پیشین.

۲۳- پیشین، ص ۱۰.

۲۴- رمز و داستان های رمزی در ادب پارسی. ص ۱۶۹.

۲۵- عقل سرخ، ص ۳.

۲۶- آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی، ص ۲۹۲.

۲۷- پیشین، ص ۳۰۰.

۲۸- پیشین، ص ۲۹۱.

- ۲۹- جلال الدین مولوی، مثنوی، به کوشش محمد استعلامی، چاپ دوم، جلد چهارم. تهران: انتشارات زوار، ۱۳۷۲. ب ۵۲۲.
- ۳۰- آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی، ص ۲۸۸.
- ۳۱- رمز و داستان های رمزی در ادب فارسی، ص ۱۹۳.

۳۲- عقل سرخ، ص ۴.

۳۳- برای تشخیص ارتباط میان «باز» و «سیمرغ» نباید از این نکته غافل شد که نام دیگر «باز» یعنی «شاهین» با بخش اول «سیمرغ» که در اصل «سین مرغ» است، هم ریشه است. «رستم» نیز با «خورشید» که «سیمرغ» نمادی از آن است، ارتباطی تنگاتنگ دارد که آن را باید در اعتقاد وی و خاندانش به کیش مهر جست. فردوسی در «شاهنامه» از زبان بهمن و در صفت «رستم» می گوید: چنین گفت بهمن که این رستم است / و یا آفتاب سپیده دم است.

۳۴- شهاب الدین یحیی سهروردی، مصنفات، به کوشش سیدحسین نصر، جلد سوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ص ۱۸۳.

۳۵- منطق الطیر، ب ۴۲۳۶.

